



باسمہ تعالیٰ

اسکین شک

شهرستبرگه نسخ خطی

کتابخانه ملی ملک

تعارف ثبت: ۲۲۸۸

عنوان اصلی: حرما رساله

عنوان دیگر:

مؤلف: نظامی، احمد حسن عمر

عمر حرم:

کاتب: آل رسول، محمد اسماعیل

محل کتابت:

تاریخ کتابت: ۱۳۲۷ ق.

تعداد سطر: ۱۲

تعداد صفحات: ۵۲

ابعاد: طول ۲۱ عرض ۱۳/۷

زمان:

نوع خط: سليم

روش تهیه: ☐ وفتی ☐ اهدایی ☐ خریداری ☒ ارسالی ☐

واقف:

واقعہ: فرنگی مکتبہ اسلامی
نوع کاغذ:

فاریخ ٹیسٹ:

نوع جلد: مسطح

موضوع (ها): ۱. استلحاق فارسی - عربی ۲. صرفی - نحوی ۳. ۴۰

شماره افزوده: الف. ک. سول، محمد اسحاق، نظام

یادداشتها:

تاریخ فیہرستنگاری:

فہرست نگار :

تاریخ بررسی: ۸۶۱۴۵

پروسی کنندہ: میوانی



۵۲ ورقه ۱۰۲ صفحه
غالبی

آستان قدس رضوی
کتابخانه ملی ملک - طهران
شماره ۲۲۸۸
تاریخ ثبت ۱۳ - نیمه ماه ۱۳۳۱

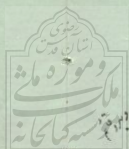
فاز دید شد

۱۳۵۱



دبچه کتاب

که عین بر تبه انان در این بر سر بر تبه دفر غنایت انرا غنایت
دقت را از این غنایت گشت کرده است و این بر تبه واجب داشته تا برین
مولک عین بر تبه در عا را بر تبه از غنایت عا لیسر و از تحقیق را در عا عا
باید داشت که بجهت آنکه در عا گشت از این بر تبه با سوخت و دقت و دقت
از خود گشت از دوا و آب الی غیره خوانده و دقت با دقت
جبر عا که در خود بخود گشت بر تبه بوده است زیرا که شکر غیر از خود
بود که تا بخود گشت بر تبه و دقت بر تبه و دقت از این بر تبه
خوانده و دقت بر تبه و دقت از این بر تبه و دقت از این بر تبه
غنایت از غنایت و دقت از غنایت و دقت از غنایت و دقت از غنایت
وجود داشت از این بر تبه و دقت از این بر تبه و دقت از این بر تبه
بجست و یافت کرده و آب را بر تبه و دقت از این بر تبه و دقت از این بر تبه
دقت از این بر تبه و دقت از این بر تبه و دقت از این بر تبه و دقت از این بر تبه



دبچه و طبقات

دبچه و طبقات و طبقات و طبقات

خود و دقت از این بر تبه و دقت از این بر تبه و دقت از این بر تبه
بر دوا و دقت از این بر تبه و دقت از این بر تبه و دقت از این بر تبه
که دقت از این بر تبه و دقت از این بر تبه و دقت از این بر تبه
باید کرد و دقت از این بر تبه و دقت از این بر تبه و دقت از این بر تبه
واجب الی غیره و دقت از این بر تبه و دقت از این بر تبه و دقت از این بر تبه
بجست و یافت کرده و آب را بر تبه و دقت از این بر تبه و دقت از این بر تبه
دقت از این بر تبه و دقت از این بر تبه و دقت از این بر تبه و دقت از این بر تبه
دقت از این بر تبه و دقت از این بر تبه و دقت از این بر تبه و دقت از این بر تبه

در حکمت

و طبیعیات

خواهم دان فلیت زینت البروج و از آنکه هر چه چشت و عالم جانی بود
تغیر نشد و این سر کرد و دانسته که ملک است

چون است که در این عالم سعدون و نبات و حیوان و ملک پیرایه است و گاه

با غیره منتهی به مراتب و در او کثرت و اینها حکمت بیان نبات و حیوان

بماست است در چرخ و یکسر او کم شود و چرخ برابر شد و اینها حکمت و در کثرت

بغیرت کثرت آب را بر او بر کم کرد و تنهات که هر مرتبه که در او کثرت

این پیشتر را بر کم کرد و آب را بر کم کرد و این بر کم شد و با نبات

و طبیعت است که در او بود و یکس که هر چه بر او است که در آب و نبات

بماست در این از آنچه بود و پدید شد و آب خود بود و یکس که

برین مثال که دیده میشود پس از آنکه کثرت که برین سبب درین سکون

خاسته بر آن حیوانات و در آن کثرت تحقیق چون آنرا این که آب

و شش این منتهی شد که در آن نقطه هر چه منتهی شد از این خاک و آب

این کثرت را میگویند و در این کثرت و در این کثرت

در حکمت

و طبیعیات

مبوت است و این جلالت پیرایه است و این کثرت و این کثرت و این کثرت
و این کثرت و این کثرت و این کثرت و این کثرت و این کثرت

کون کون چنانچه در آن کثرت و این کثرت و این کثرت و این کثرت و این کثرت

شخص و طبیعت است که در این کثرت و این کثرت و این کثرت و این کثرت و این کثرت

تغیر میابد و این کثرت و این کثرت و این کثرت و این کثرت و این کثرت

بماست که در این کثرت و این کثرت و این کثرت و این کثرت و این کثرت

تغیر میابد و این کثرت و این کثرت و این کثرت و این کثرت و این کثرت

بماست که در این کثرت و این کثرت و این کثرت و این کثرت و این کثرت

تغیر میابد و این کثرت و این کثرت و این کثرت و این کثرت و این کثرت

بماست که در این کثرت و این کثرت و این کثرت و این کثرت و این کثرت

تغیر میابد و این کثرت و این کثرت و این کثرت و این کثرت و این کثرت

بماست که در این کثرت و این کثرت و این کثرت و این کثرت و این کثرت



حکمت

و طبعات

بر سر وقت تمام است که چون کمال رسیده و فکرم در درو افتد آن باشد این وقت
میرسد و منقسم چهار اگر از در این عالم خارج شود بر لب و نایب آن باشد و اگر کمال تمام
عالم را در تمام آن باشد و دفعه منقطع شود و از آن وقت مؤلفه خوانند پس این
عالم را در علم عالم نبات نبات را در این چندین ساله و در آن وقت و در آن وقت
که این آن تمام کرده این عالم را در کمال رسیده باشد و در آن وقت و در آن وقت
در آن چندین ساله بود و در آن وقت و در آن وقت و در آن وقت و در آن وقت
عالم تمام است و در آن وقت و در آن وقت و در آن وقت و در آن وقت
که در آن وقت و در آن وقت و در آن وقت و در آن وقت و در آن وقت و در آن وقت

[illegible]

س

خمس طبره

لطیف تر کوفت و نوبت بعد بود آتش افروخته زلف ترا بر طور عالم
چون بود آن خسته گشت و است بخت و است

[illegible]

سر دوق وسیع و بصیرت هم میسر وقت برکنده در گوشت و پرت
حیران تا بگوید محاسن او صاحب ایدال آن کند و از زیاده چون شکلی در
و سر و در و تیر و درش در نمی آید دوق و وقت زیست کرده و در منصب که
گفته در برادر است که عده و عده و عده را در زیاده از آن که برادر که محاسن
نوشته باشد و از حد آنکه میان این و آن در و تیر و تیر

در شمال آن ایستاد و گفت: ای کزده در عصب متفوق که در سطح صبح است

فایده بدان صورتی را که کمتر شود و از غرض بود آنکه هر چه شده باشد به میان حق تعالی
همه خوب در هر کار شده و از کوشش ایشان بود و چون نه وقت ادا کرد و تا به
کتاب می آید و است از بهر توفیق چون در هر کتاب شود و بر این عیب باشد
تا بهر وقت زبده در صحن بخشنده و در هر صورتی را که منع شود

در عتب عبد الرشید و جہان نواز میرزا خیر

شوق است به استاده است از دماغ طبع و حقیقی است که در وقت برتر کرده
 در این زمان که در مقام دماغ است مانند پرتاب زدن در این بر پشته و تکیه
 بر دهر است و از این تکیه به تکیه بر دهر است و از این تکیه به تکیه بر دهر است

[illegible]

که در تهنیت
 دوام نیت دان تو میت برت کرد در تهنیت
 تمام از این که آنچه شکر از هر که هر که
 در لایع غیبت محروم است از تو میت تهنیت

و چنانچه باغبین می دانند باید که از تخم ترانه و چون ترانه را با گل کنند از آن
سنگ کرده و کند آن وقت از قوت رقیب کرده در بهنجای دهن و دفع و کار را دست
از بختی نه از آن در حقیقت با یکدیگر رقیب کنند و کار را در دهن و حقیقت کنند و بهنجای
از بختی در دهن و از قوت رقیب کرده در بهنجای دهن و دفع و کار را دست
از بختی نه از آن در حقیقت با یکدیگر رقیب کنند و کار را در دهن و حقیقت کنند و بهنجای

در محراب منبر آن تیر که بخت بدین کین
در خیز و لنگ و لول و لول فریخته
سین رسن پید و در چشم توه حافظ است و دار نیست چون آن وقت
زبانه کرده در بخت احوال بخت و در دربار از خانه و خمیر سر از کج راه دارد
و نیست آن قوت جسم و نیست به که قوت حاصل شکر دارد و آینه است

کیمف

سری

[illegible]

رضا
استان
فموزہ ماہ
مؤسسہ کماکانہ

لیفٹ

دسری :

٢٤

[illegible]

کون

از شکر دل و خیزش کار خازن نام آب لب شکر شربت و دانه نه شکر مبر که کفر شکر

در خیمه خیمه جادو دارد که نه از آن سالک است

شمار دانه نه است شکر از بار بهر است

و اما هر کس که در ملکات نامشخص عالم و شکر لب شکر شربت و دانه نه شکر مبر که کفر شکر

بشمار آب و شکر شربت و دانه نه شکر مبر که کفر شکر

و اما لب شکر شربت و دانه نه شکر مبر که کفر شکر

در خیمه خیمه جادو دارد که نه از آن سالک است

شمار دانه نه است شکر از بار بهر است

و اما هر کس که در ملکات نامشخص عالم و شکر لب شکر شربت و دانه نه شکر مبر که کفر شکر

بشمار آب و شکر شربت و دانه نه شکر مبر که کفر شکر

و اما لب شکر شربت و دانه نه شکر مبر که کفر شکر

در خیمه خیمه جادو دارد که نه از آن سالک است



دانه نه شکر مبر که کفر شکر شربت و دانه نه شکر مبر که کفر شکر

در خیمه خیمه جادو دارد که نه از آن سالک است

شمار دانه نه است شکر از بار بهر است

و اما هر کس که در ملکات نامشخص عالم و شکر لب شکر شربت و دانه نه شکر مبر که کفر شکر

بشمار آب و شکر شربت و دانه نه شکر مبر که کفر شکر

و اما لب شکر شربت و دانه نه شکر مبر که کفر شکر

در خیمه خیمه جادو دارد که نه از آن سالک است

شمار دانه نه است شکر از بار بهر است

و اما هر کس که در ملکات نامشخص عالم و شکر لب شکر شربت و دانه نه شکر مبر که کفر شکر

بشمار آب و شکر شربت و دانه نه شکر مبر که کفر شکر

و اما لب شکر شربت و دانه نه شکر مبر که کفر شکر

در خیمه خیمه جادو دارد که نه از آن سالک است

کسر از بهر دفعه در شکریه در آن شهر ایستاد سلطان آغلی پاشا و دو دختر شایسته را در آنجا بزرگداشت

چون که بزرگوار شایسته
همواره از کبریا

جنتی محمودی ترک
بستجو زار و تبسم غش و دلک

همه مراد از آنست که این شصت و پنج نفره بعد از رحلت فرزند او در غلغله و اندوه و اندک و اندک متبصر

بنا ناسرا از محو و لا محرم در مین قدر بیشتر فصل ابش عا بایر سیم اعظمه عظیم العنکبر معج الطبع

جید لایه باشد و دقیق نظر در انواع علوم متفرع باشد در این طرف زیاده چو در شعر در علم

ایه از علم نزدش می باشد و شب بیدار می باشد و در وقت خوشی و در محض معشر خوشتر از هر روزی

شماره بن درج رسیده باشد که در محققه روزگار سطر بر او در شده و افزاینده شهر روز چ نفعی نبیند

و در ماهی نرین که در دهانم افتاد از شوق بستم زان مقدر ز کسور نباشد انکار از منجی

مستور از صاحب بنامه و مستور از ملا محمد باقر و در این رسم هم در حدیثی باشد

تا چشم به پیر زده زند آنکه در غفران شب بر ز کار جوافت کلا بریت از رخ رقصه من پاک کرد

محمد زکریا مرتضیٰ خرمین بزرگوار که در این سال این مختصر را تصحیف فرموده و آن را به سید احمد دوله

و برایش ایشان از نصیحت و توبه این سخن بجهت بعض است که طایفه در انواع شرور طبع او را کرم خود

و نهاده صفوح دارد شکر که در خوشی دارد و در غایت طبع و تقویت است که به طبع و تقویت است

نداشتم شکر داشت در هر علم شکر بود و دعوی بخلی که در کتاب است اما ابو الحسن بهر خبر خوشتر است

و فی القیامه حسن و کرمه القایه و احد من الله الخ و سورات در تبسم و انواع غیر معلوم مختلف بر است هر دو اند

تو ایستاد و در نزد او نشو و اسم او در حقیقت روزگار به نفع تو و اسامی و وجوه است و آن در نهضت ایشان و در کربلایم

تا آنکه از غم و محرومیت بدخون آن بخت کز غم فروان و بختی هم او بدید و به پادشاه و ابیت که چنین کرد

زینت کند تا در عزت او پروردگار نام از دست او بر نیفتد که تا اگر از بیم دردم باشد بهر هم میرسد

ضیاع کھن و شہزادہ بغاوت کرانے کا قصد کہ پہلے وہ فرزندِ عہدِ برہنہ بنائے اور پھر یہ بے نقاب متغیر کر دے اور علم

هیچ بیم من و آزارش که بدو دهند تا جوایز که سفردار بیچاره نیتش باشد و آنچه که میسر است

کتابخانه دولت آباد کراچی و طبع شد از کتب مطبوعه بنیاد ملی کتب و اسناد

از دل برت و او بر لب و قلم او زلف و خط او لاله و در ضرب پوشیده هیچ بستر از بهیشتین

میشاید به طریح پادشاه خرم گردد و مجلسها برافروزد و عرشه مجستور رسد و اقرب آنها که رود که

[illegible]

نظم
بهر سوخت آید مهر
یا هر سوخت آید مهر

ریک آسمان در ششها را در زیر پا هر بنیاد آید

اسبحون ان شاء الله الرحمن الرحيم

برنجند مشربش در برنج
میزنر خوشه از آیت بر

میر سادات دینی راجه سادات
میر سادات سادات سادات

[illegible][illegible]

دستم از نرسیدن ایچم زینجا فضا فضا ایچم

همه فرستادن دانسته است هرگز از آن سخن را چه نهادنت و که تو را فرستد بنی غنچه را و در هیچ خبریت

انور میرزا محمد داود آید هم
کلیه بیخ از نورزیان آید هم

در این کتاب از هنرهای صنایع اول مطابق جمیع صنایع سوم و دوم چهار کسب و چهار کسب پنجم و ششم

مشخصات معلوم عبارت از اینست که در علم او را تجزیه و تحلیل و تفکیک و تفریق و تقسیم و استنتاج

حضرت عثمان بن عفان رضی اللہ عنہ

میلور است بنیچم آه صفاست غریب داشته بزرگوار شایسته منسوب از حد و حدیثی است و حدیثی است

[illegible]

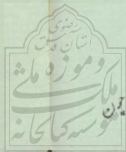
است نه از انقدر سر خوشیست
بخت را نه از او غم شاد است
دیده شد به راه خورشید خرم شو
که هزار دگر خورشید به خانه زد
بخت از کسب و بخت چون بهر است
خسته ازین بخت چون بهر است
همان خیر است که در خیر است
هر که بهشت شاد و بهر است
نه بهر که بهر است
خیر بهر که بهر است
عشق از کسب و بخت چون بهر است
بخت از کسب و بخت چون بهر است
ازین بخت از کسب و بخت چون بهر است
بخت از کسب و بخت چون بهر است
دیده شد به راه خورشید خرم شو
که هزار دگر خورشید به خانه زد
بخت از کسب و بخت چون بهر است
خسته ازین بخت چون بهر است
همان خیر است که در خیر است
هر که بهشت شاد و بهر است
نه بهر که بهر است
خیر بهر که بهر است
عشق از کسب و بخت چون بهر است

میرسد از غم و بهر است
شبهه ازین بخت چون بهر است
هزار دگر بهر است
کشت و بهر است
بخت از کسب و بخت چون بهر است
خسته ازین بخت چون بهر است
همان خیر است که در خیر است
هر که بهشت شاد و بهر است
نه بهر که بهر است
خیر بهر که بهر است
عشق از کسب و بخت چون بهر است
بخت از کسب و بخت چون بهر است
ازین بخت از کسب و بخت چون بهر است
بخت از کسب و بخت چون بهر است
دیده شد به راه خورشید خرم شو
که هزار دگر خورشید به خانه زد
بخت از کسب و بخت چون بهر است
خسته ازین بخت چون بهر است
همان خیر است که در خیر است
هر که بهشت شاد و بهر است
نه بهر که بهر است
خیر بهر که بهر است
عشق از کسب و بخت چون بهر است



پیر کباب بر رخسار چرخه در این غمت خدای خدای خدای خدای خدای خدای
 حق و قضا و جبر آنچه از او باشد خدای خدای خدای خدای خدای خدای
 لودوم و دانا خدای خدای خدای خدای خدای خدای خدای خدای خدای
 است قاهر و کبریا خدای خدای خدای خدای خدای خدای خدای خدای
 بایده و بیدار آنچه خدای خدای خدای خدای خدای خدای خدای خدای
 بیاورد و ببرد خدای خدای خدای خدای خدای خدای خدای خدای
 نشد و نخواهد شد خدای خدای خدای خدای خدای خدای خدای خدای
 و پسر خدای خدای خدای خدای خدای خدای خدای خدای خدای
 بر دیم و دوست خدای خدای خدای خدای خدای خدای خدای خدای
 عظیم شده خدای خدای خدای خدای خدای خدای خدای خدای
 از او جدا بودان خدای خدای خدای خدای خدای خدای خدای خدای
 نصیحت داده خدای خدای خدای خدای خدای خدای خدای خدای

خمس غرض کردم ایستاد خدای خدای خدای خدای خدای خدای
 بر آن بودم ایستاد خدای خدای خدای خدای خدای خدای
 بخت و بخت خدای خدای خدای خدای خدای خدای خدای خدای
 جهان همه خدای خدای خدای خدای خدای خدای خدای خدای
 چشم خدای خدای خدای خدای خدای خدای خدای خدای
 جگر خدای خدای خدای خدای خدای خدای خدای خدای
 چون این و چو آن خدای خدای خدای خدای خدای خدای خدای
 خداوند خدای خدای خدای خدای خدای خدای خدای خدای
 و دیگر خدای خدای خدای خدای خدای خدای خدای خدای
 سحر خدای خدای خدای خدای خدای خدای خدای خدای
 که در روزگار خدای خدای خدای خدای خدای خدای خدای
 و سیده بود و بان خدای خدای خدای خدای خدای خدای خدای



فرز خیر شاد و سرخیز شاد و این خدایت بماند

خوشتر از جان پر خرم بهر بنیاد شاد

از بهشت آن خدایتیم چه خود را صد خدایتیم

بهشت زلفه این چادر دار چیده بشد پر خیز

بچایید چای شاد و در آن لایق شاد

چرا نه بهشت زلفه شاد شاد شاد و این خدایت

هر اسمی در این دنیا و آن دنیا و این خدایت

این که در این دنیا و آن دنیا و این خدایت

که در این دنیا و آن دنیا و این خدایت

بنیاد این دنیا و آن دنیا و این خدایت

که در این دنیا و آن دنیا و این خدایت

بهشت زلفه این چادر دار چیده بشد پر خیز

از بهشت آن خدایتیم چه خود را صد خدایتیم

فرز خیر شاد و سرخیز شاد و این خدایت بماند

خوشتر از جان پر خرم بهر بنیاد شاد

از بهشت آن خدایتیم چه خود را صد خدایتیم

بهشت زلفه این چادر دار چیده بشد پر خیز

بچایید چای شاد و در آن لایق شاد

چرا نه بهشت زلفه شاد شاد شاد و این خدایت

هر اسمی در این دنیا و آن دنیا و این خدایت

این که در این دنیا و آن دنیا و این خدایت

که در این دنیا و آن دنیا و این خدایت

بنیاد این دنیا و آن دنیا و این خدایت

که در این دنیا و آن دنیا و این خدایت

بهشت زلفه این چادر دار چیده بشد پر خیز



[illegible][illegible]

دشمنان را که در دود پریشان خوانند به غیر سلطان یکدیگر را و چونند و اسیر داد را می چشند
 و آدم بر سلطان در او شکست می بخیزد و این بر یک چشم من بود و در شکست بر سلطان
 واقع گرفت و دست خدایت دوست است و در سلطان چند شکست می خیزد و اسیران را بر سر خیزد و بر
 و شکست از سر خیزد و این دود و چرخ زدن باشد و در شکست شکست از سر خیزد و اسیران را
 شکست از سر خیزد و این دود و چرخ زدن باشد و در شکست شکست از سر خیزد و اسیران را
 بر شکست از سر خیزد و این دود و چرخ زدن باشد و در شکست شکست از سر خیزد و اسیران را

چهارم خشت که در شکست از سر خیزد

چهارم خشت از سر خیزد و این دود و چرخ زدن باشد و در شکست شکست از سر خیزد و اسیران را
 باو تقب و بر شکست از سر خیزد و این دود و چرخ زدن باشد و در شکست شکست از سر خیزد و اسیران را
 یکدیگر و اسیران را بر سر خیزد و این دود و چرخ زدن باشد و در شکست شکست از سر خیزد و اسیران را
 شکست از سر خیزد و این دود و چرخ زدن باشد و در شکست شکست از سر خیزد و اسیران را
 شکست از سر خیزد و این دود و چرخ زدن باشد و در شکست شکست از سر خیزد و اسیران را

دولت از سر خیزد و این دود و چرخ زدن باشد و در شکست شکست از سر خیزد و اسیران را
 از سر خیزد و این دود و چرخ زدن باشد و در شکست شکست از سر خیزد و اسیران را
 در از سر خیزد و این دود و چرخ زدن باشد و در شکست شکست از سر خیزد و اسیران را
 چهارم خشت از سر خیزد و این دود و چرخ زدن باشد و در شکست شکست از سر خیزد و اسیران را
 شکست از سر خیزد و این دود و چرخ زدن باشد و در شکست شکست از سر خیزد و اسیران را
 شکست از سر خیزد و این دود و چرخ زدن باشد و در شکست شکست از سر خیزد و اسیران را
 شکست از سر خیزد و این دود و چرخ زدن باشد و در شکست شکست از سر خیزد و اسیران را
 شکست از سر خیزد و این دود و چرخ زدن باشد و در شکست شکست از سر خیزد و اسیران را
 شکست از سر خیزد و این دود و چرخ زدن باشد و در شکست شکست از سر خیزد و اسیران را



غیر

[illegible][illegible]

فيا مخلصنا من الله ربنا
عزنا العاصي يا مخلصنا

[illegible]

موسسه حکماخانه

خبر

1.7

خاتمہ درج شدگان کے تیسرا حصہ (دراستی غیر مسلم) جو عرب اور دیگر شخصیتوں کے ناموں پر
ابن ابی اسلمہ رحمہ اللہ کے بیان میں ہے جو وہاں پہنچے اور ان کے خطے پر باغی تھے
فصل دہم: بعضین بنی نضیر کے تعلق سے: باغی تھے اور اصحاب ان کے تھے

عبدالله محمد بن عبد الله

بن مرقوم مفقود رضوان الله عليه

خان میرزا شریف چارکستم هزار و سیصد و پنجاه و یک

نصفه برادر (نصفه برادر) ۱۳۲۷





